

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

اعتقاد نامہ منظوم

تصنیف

حضرت مولانا نور الدین عبدالرحمن جامیؒ



التأليف

د محمد عبدالرحمن غصنفر

مؤسسہ

الرحیمیہ لبریری

لے، ۱۰، انارکلی پورہ، لاہور، پاکستان۔

۱۹۰

فهرست مطالب

صفحه

- ۱- شیخ جامی مرد علم و ادب _____ ۴
- ۲- ولادت _____ ۴
- ۳- تحصیلات جامی _____ ۵
- ۴- جامی و فنون طریقت _____ ۶
- ۵- فرزندان و خویشان جامی _____ ۷
- ۶- مسافرت‌های جامی _____ ۸
- ۷- طبع شعر _____ ۸
- ۸- تأثیر اساتید سخن در جامی _____ ۱۰
- ۹- عقیده جامی _____ ۱۰
- ۱۰- تألیفات و آثار جامی _____ ۱۱
- ۱۱- در اصول اعتقادات جامی _____ ۱۱
- ۱۲- وفات جامی _____ ۱۴
- ۱۳- صفت ایمان مجمل _____ ۱۵
- ۱۴- در بیان وجوب وجود حق سبحانه تعالی شانه _____ ۱۶
- ۱۵- در بیان وحدت ذات پاک حق سبحانه تعالی شانه _____ ۱۶
- ۱۶- بیان اجمالی اسماء و صفات حق سبحانه تعالی شانه _____ ۱۷
- ۱۷- بیان صفت حیات حق سبحانه تعالی شانه _____ ۱۸
- ۱۸- بیان صفت علم حق سبحانه تعالی شانه _____ ۱۸
- ۱۹- بیان صفت ارادت و مشیت حق سبحانه تعالی شانه _____ ۱۹
- ۲۰- بیان صفت قدرت حق سبحانه تعالی شانه _____ ۱۹
- ۲۱- بیان سمع و بصر حق سبحانه تعالی شانه _____ ۲۱
- ۲۲- بیان کلام حق سبحانه تعالی شانه _____ ۲۰
- ۲۳- بیان صفت تعلق و تکوین و فرق میان ارادت و رضای حق تعالی شانه _____ ۲۱

- ۲۰ - بیان ایمان بفرشتگان علیهم السلام
- ۲۱ - بیان ایمان بانبیاء و رسل علیهم الصلاة والسلام
- ۲۲ - بیان افضلیت نبی مامحمد صلی الله علیه و سلم
- ۲۳ - بیان خاتم المرسلین بودن صلی الله علیه و سلم
- ۲۴ - بیان ناسخ بودن شریعت آنحضرت جمیع شریعتهارا
- ۲۵ - بیان معراج آنحضرت ^{صلی الله علیه و سلم}
- ۲۶ - بیان معجزات انبیاء و کرامات اولیاء علیهم التحیة و الثناء
- ۲۷ - بیان ایمان بکتابهای حق جلّ و علی
- ۲۸ - بیان قدیم بودن کلام نفسی جناب باری تعالی
- ۲۹ - بیان افضلیت امت و شرف آل و اصحاب آنحضرت صلی الله علیه و سلم
- ۳۰ - بیان آنکه تکفیر اهل قبله یعنی نمازخوانان جائز نیست و بناء کاربر خاتمه است
- ۳۱ - بیان سوال منکر و نکیر و عذاب قبر
- ۳۲ - بیان دمیدن اسرافیل صور را برای امات و احیای خلق
- ۳۳ - بیان نامهائی اعمال
- ۳۴ - بیان سنجیدگی اعمال در میزان
- ۳۵ - بیان پل صراط و عبور از آن
- ۳۶ - بیان مواقف پنجگانه قیامت
- ۳۷ - بیان خلود کفار در آتش و برآمدن عصات مؤمنان بشفاعت بالمحضر رحمت
- ۳۸ - بیان حوض کوثر
- ۳۹ - بیان درجات بهشت و دیدار حق سبحانه تعالی شانه

شیخ جامی مرد علم و آدب

نورالدین عبدالرحمن ابن احمد بن محمد دشتی از اساتید مسلم
نظم و ثرفارسی در قرن نهم هجری است رضی الدین عبد الغفور که یکی
از شاگردان خاص اوست در شرح حال او می نویسند.

ولادت: حضرت ایشان در خردجام بوده است در وقت عشاء
شب ۲۳ ماه شعبان سال ۸۱۷ هجری لقب اصلی ایشان عمادالدین
ولقب مشهور نورالدین است و اسم ایشان عبد الرحمن و در بیان تخلص
خود فرموده اند:

مولودم	جام	ورشحه	قلم
جرعه	جام	شیخ الاسلامی	است
لا جرم	در	جریده	اشعار
بد و معنی	تخلصم	جامی	است

وی به سبب مولد خود جام و نیز بجهت ارادتی که بشیخ الاسلام
احمد جامی (متوفی در ۵۳۶) داشته به جامی تخلص کرده
است. او در قصیده^۴ که مختصری از احوال خود را بنظم آورده گوید:

بسال هشتصد و هفده ز هجرت نبوی
که زد زمکه به یثرب سرادقات جلال
ز اوج قله پرواز گاه عز و قدم
بدین حضيض هوان سست کرده ام پروبال

پد روی احمد بن محمد دشتی از مردم دشت اصفهان بوده و جد او محمد دختر امام محمد شیبانی^{۷۶} را در عقد خود داشته و احمد پدرايشان از او متولد شده است و از آنجا به خر جر دجام رفته اند و جامی در آنجا چشم بجهان گشود باعتبار موطن اصلی ابتدا تخلص به دشتی میکرده و بعدها بجهاتی که ذکر شد به جامی تخلص کرد.

تحصیلات جامی:..... مؤلف "رشحات" در باب تحصیلات وی می نویسد.. "چون ایشان در صغر سن همراه والد گرامیش به رات آمده اند در مدرسه نظامیه اقامت کرده اند و بدرس جنید اصولی که در زبان عربی بسیار ماهر بود در آمده اند. و "مطول" را در محضر ایشان تلمذ کردند و پس از آن بدرس مولانا خواجه علی سمرقندی^{۷۷} که از بزرگان تلامذه^{۷۸} میر سید شریف جرجانی^{۷۹} بوده در آمده و سپس بدرس مولانا شهاب الدین محمد جاجرمی^{۸۰} که در سلسله تلمذ به سعد الدین تفتازانی میرسد در آمده و علوم ادب عربی را در محضر اساتید مذکور فرا گرفت و پس از آنکه به سمرقند آمد بدرس قاضی زاده که از محققان عصر بود در آمد و بهیأت و نجوم اشتغال پیدا کرد و بمرتبیه از فضل رسید که شهرت وی همه جا را فرا گرفت و در فنون ادبی و علوم عقلی و نقلی و معارف یقینی ماهر گردید" و خود وی در قصیده سابق الذکر گوید:

در آمدم پس از آن در مقام کسب علوم

ممارسان فنون را فتاده در دنبال.

و علوم را که بتحصیل آن پرداخته چنین بیان کرده: نحو و صرف

و منطق و حکمت مثانی و حکمت اشراقی و حکمت طبیعی و حکمت

ریاضی و علم فقه و اصول فقه و علم حدیث و علم قرأت قرآن و تفسیر آن
 آنگاه مراحل سیروسلوك خود را یکایک شرح داده پس از آن بذکر
 شاعری خویش وارد شده و گوید:

ز طور طور گذشتم ولی نشد هر گز
 ز فکر شعر نشد حاصلم فراغت بال
 هزار بار از این شغل توبه کردم لیک
 از آن نبود گریزم چو سایر اشغال.

جای و فنون طریقت-

وی در فنون طریقت پیرو سلسله نقشبندیه بود و بشرف دامادی وی
 اختصاص یافته است. و سه واسطه بحضرت خواجه بزرگ بهاء الدین
 معروف به نقشبند میرسد چه ایشان نسبت از حضرت مولانا نظام الدین
 خاموش داشته اند و خدمت ایشان نسبت از خواجه علاء الحق والدین
 المشتهر بعمار گرفته اند و خواجه علاء الدین مرید خواجه بزرگ بوده
 اند. جامی بامشایخ عصر خود ملاقاتهایی داشته اند که از جمله آنان
 خواجه محمد پارسا و دیگر مولانا فخر الدین لورستانی و دیگر خواجه
 برهان الدین اونسر پارسا و دیگر خواجه شمس الدین محمد کوسوئی
 و دیگر مولانا جلال الدین پورانی و دیگر مولانا شمس الدین محمد آسند
 و آنگه تا آخر عمر رشته ارادت او را بر گردن داشته خواجه ناصر الدین
 عبیدالله معروف بخواجه احرار بوده است. خواجه اخیر الذکر مرشد طائفه

نقشبندیه در خراسان و ماوراء النهر و معاصر جامی بوده و جامی بعظمت و جلال او همه جا اذعان کرده و او را استاد و مخدوم خود خوانده است.

فرزندان و خویشان جامی-

جامی چهارپسرد داشت که اولی يك روزه و دومی یکساله و چهارمی چهل روزه بودند که از دنیا رفتند و فرزند سوم ایشان خواجه ضیاء الدین یوسف بود که در شب چهارشنبه نهم شوال سال ۸۸۲ بدینیا آمده. جامی را برادری بوده است موسوم به مولانا محمد که شرح حال وی در مجالس النفائس آمده و ظاهراً مرد فاضلی بوده در موسیقی مهارتی داشته و در زمان جامی از جهان در گذشته و او در وفات برادر مرثیه بطرز ترکیب بند ساخته است.

مسافرت های جامی-

۱- در کودکی از جام بهرات آمده و پیش خواجه علی سمرقندی درس خوانده است.

۲- در جوانی در زمان شاه رخ ازهرات بسمرقند رفته

۳- مراجعت از سمرقند بهرات و ملاقات با قوشچی و سعدالدین کاشغری.

۴- مسافرت بمرو برای زیارت خواجه عبدالله احرار.

۵ و ۶- مافرت دوم و سوم بسمرقند برای زیارت خواجه مذکور.

۷- مسافرت بحجاز از خراسان و عبور از همدان کردستان بغداد مدینه مکه دمشق حلب تبریز این مسافرت طولانی ترین و مهمترین مسافرت‌های جامی است.

طبع شعر-

حقا که جامی در فن شعر و شاعری شهره روزگار و استاد مسلم زبان پارسی بوده و بحق بخاتم الشعراء لقب یافته است زیرا دستگاه شعر و شاعری با سلوب اساتید قدیم خراسان و فارس و عراق بمرگ او برچیده شد و تا قرن سیزدهم ستاره درخشانی که از قدر اول شمرده شود در افق ادب پارسی طلوع نکرد. وی در آداب عربی و صنعت ترجمه و احاطهٔ در فنون ادب عربی کمال تبهر داشته و این معنی هم از اشعار وی لائح و واضح است.

تاثیر اساتید سخن در جامی

جامی بدون شك تحت تأثیر اساتید ماقبل خود بوده و از مطالعه سخنان وی بخوبی معلوم میشود که تا چه پایه قوت طبع و کمال شاعری او مرهون مطالعهٔ دو اوین و آثار شاعران بزرگ می باشد. خود وی نام بعضی از اساتید شعر را با ادب و حرمت نام برده چنانکه غزلسرائی خویش را به اسلوب کمال خجندی منسوب داشته و در پایان یکی از غزل‌های خود بدین اشاره کرده:

یافت کمال سخنش تا گرفت
چاشنی از سخنان کمال .

وازخاقانی نیز در قصیده که باقتهای ازوی گفته چنین یاد میکند:

سخن آن بود گزاول نهاد استاد خاقانی

بهمخانه گیتی پی دانشوران خوانش

و همچنین از نظامی و امیر خسرو دهلوی در مثنویات با حرمت نام

برده در قطعه که تحول دوران شاعری خود را شرح داده روش مثنوی سرائی

خویش را به این دو استاد منسوب دانسته و گوید:

نظامی که استاد این فن وی است

در این بزمگه شمع روشن وی است .

زویرانه گنجه شد گنج سنج

رسانید گنج سخن را به پنج

چو خسرو بآن پنج هم پنجه شد

وز آن بازوی فکرش رنجه شد.

و نیز از مولانا جلال الدین رومی با احترام یاد کرده و بطور کلی

در مثنویات از اساتیدی مانند: فردوسی خاقانی، انوری، عنصری، ظهری

فاریابی، کمال اصفهانی، سعدی، حافظ، کمال خجندی، و بعضی دیگر

از شعراء با احترام نام برده است.

عقیده جای-

از مطالعه آثارش چنین برمی آید که مبادی اودر علوم ظاهری از اصول مبتنی بر اصول عقائد متکلمین و در فروع بمذهب حنفی بوده است چنانچه که علامه عبدالحی لکهنوی شرح حال آنرا در کتاب خودش "الفوائد البهیه فی تراجم الحنفیه" آورده است و نیز پدر آن از نواسه های امام محمد شیبانی رحمه الله است که یکی از شاگردان اجل امام اعظم بشمار می رود

اماد علوم باطنی سالک مسلک طریق عرفان و تصوف بوده و سلسله ارادت نقشبندیه ماوراء النهر را برگردن جان داشته است. خلاصه اینکه موافق مشهور و آثار جامی وی سنی المذهب و صوفی المسلک و ماتریدی العقیده و حنفی المذهب و نقشبندی الطریقه بوده است.

تالیفات و آثار جامی

تالیفات وی را از ریحانه الادب که متأخرترین تذکره است نقل

میکنیم:

- ۱- اشعة اللمعات- که شرح کتاب لمعات شیخ فخرالدین ابراهیم همدانی مشهور به عراقی است که به امر علیشیرنوائی آن کتاب را که مشتمل بر حقائق عرفانیه میباشد شرح کرده است
- ۲- اعتقادنامه- کتاب حاضر که منظومه ایست.

در اصول اعتقادات اسلامی

- ۳- بهارستان- که برای فرزندانش ضیاء الدین یوسف دروقتی که ده ساله بوده وبه آموختن مقدمات زبانی عربی اشتغال داشته وبروش گلستان سعدی تألیف کرده است -
- ۴- تاریخ هرات-
- ۵- تحفة الاحرار که یکی از مثنویات کتاب هفت اورنگ جامی است و آنرا بسبک مخزن الاسرار حکیم نظامی سروده ودر پایان آرد:
- ماشطه خامه چو آراستش از قبل من لقبی خواستش
تحفة الاحرار لقب دادمش تحفه به احرار فرستادمش
- ۶- ترجمه قصیده میمیه فرزدق. قصیده معروفی که فرزدق در مسجد الحرام در مدح حضرت سجاد سروده است وجامی آنرا بفارسی ترجمه کرده است:
- ۷- تفسیر القرآن.
- ۸- چهل حدیث
- ۹- خاتمه الحیوة یک منظومه^۴ مثنوی است که در آخر عمر سروده است .
- ۱۰- خردنامه. آخرین مثنوی کتاب هفت اورنگ جامی است.
- ۱۱- الدرۃ الفاخرة. شرح وتفصیل مذهب حکما و صوفیه است.
- ۱۲- دیوان اشعار که شامل قصائد و غزلیات و قطعات و رباعیات میباشد ودر حدود هشت هزار وهفتصد و پنجاه بیت است و دونسخه خطی

آن بشماره های ۳۳۳ و ۳۳۴ در کتابخانه مدرسه سپهسالار جدید موجود و موجود است.

۱۳- رسالهء در معما.

۱۴- رشح بال در شرح حال- قصیده ایست که شرح مختصری از احوال خود را بنظم آورده است.

۱۵- سبحة الانوار- یکی از مثنویات هفت اورنگ

۱۶- سبعة جامی- عنوان دیگری است برای هفت اوزنگ.

۱۷- سلامان و ابسال.

۱۸- سلسله الذهب- هر دو (کتاب اخیر) از مثنویات هفت اورنگ اند.

۱۹- شرح تائیه ابن فارض.

۲۰- شرح فصوص الحکم محی الدین ابن عربی^۲ این شرح در حاشیه^۴

جوهر النصوص عبدالغنی نابلسی در مصر بچاپ رسیده است-

۲۱- شرح قصیده برده.

۲۲- شواهد النبوة.

۲۳- فاتحة الشباب این کتاب را در اوائل جوانی بنظم آورده است.

۲۴- الفوائد الضیائیة- شرح کافیة ابن حاجب که کتابیست در نحو و این

شرح معروف است بشرح جامی و مکرر بچاپ رسیده است. و در

نظام درسی حوزه های علمیه هندیا کستان و غیره تدریس می شود.

۲۵- لوامع- شرح قصیده ه همزیه ابن فارض.

۲۶- لوایح رساله مختصریست بفارسی که به نثر مسجع و مشتمل بر برخی

نکات عرفانی است.

۲۷- لیلی و مجنون یا مجنون و لیلی یکی از مثنویات هفت اورنگ است.

۲۸- مناقب خواجه عبدالله انصاری[ؒ].

۲۹- مناقب ملای رومی[ؒ].

۳۰- نفحات الانس من حضرات القدس.

۳۱- النفحة المکیة.

۳۲- نقد النصوص فی شرح نقش الفصوص محی الدین ابن عربی.

۳۳- واسطه العقد- این کتاب راجعی در واسطه زندگانی خود برشته

نظم آورده است.

۳۴- هفت اورنگ که بسبعة جامی مشهور و شامل مثنویهای زیر: سلسله

الذهب، سلامان و اسال، تحفة الاحرار، سبحة الابرار، خردنامهء

اسکندری، مجنون و لیلی، یوسف زلیخا میباشد.

۳۵- یوسف و زلیخا که آن هم یکی از مثنویات کتاب هفت اورنگ

است.

وفات جامی

جامی در هفدهم محرم سال هشتصد

و نود و هشت هجری قمری در سن هشتاد و یک سالگی در هرات

در گذشت شعر زیر در باره تاریخ وفات او است:

سلطان ملك دانش. جامی که یافت در خلد
از باده وصالش ار واح قدس جامی
تاریخ فوت او راز عقل خواستم گفت
آه از فراق جامی، آه از فراق جامی (۱) -

به امید اینکه خداوند متعال همه ماراتوفیق استفاده هر چه بیشتر از

آثار شیخ جامی عنایت فرماید. والسلام

عبدالعزیزیحی سعدی متخصص فی الحدیث النبوی الشریف

جامعة العلوم الاسلامیه علامه بنوری تاون کراچی ۲ ربیع الاول سنه

۱۴۲۱ هـ ق.

(۱) برای تفصیل بیشتر حالات زندگی مراجعه شود به "ریحانة الأدب" و کتاب

جامی "تالیف آقای حکمت و رجوع به "روضات الجنات" و کتاب الفوائد البهیه

"تالیف علامه الامام لکنهوی، شذرات الذهب" تالیف عبدالحی حنبلی و

آتشکده آذر و زرکلی و مقدمه جلد سوم ادوار دیرن مجالس النفائس"

و معجم المطبوعات" و قاموس الاعلام" و حبیب السیر" و ریاض العارفين" و از

سعدی تاجامی "و نیز لغت نامه دهخدا

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

بعد حمد ^(۱) خدا ونعت ^(۲) رسول	بشنواین نکته ^(۳) را بسمع قبول
که نخستین ^(۴) فریضه برعاقل	عاقلی ^(۵) کز بلوغ شد کامل
نیست بیرون ازین که پذیرد	دردل وجان خویشتن گیرد
بعدازان بی تردّد وانکار	بزبان هم زندم اقرار

صفت ایمان مجمل

کافر ینده ایست آدم را	بلکه ذرات ^(۶) جمله عالم را
کز عدم ^(۷) شان ره وجود نمود	جاودان هست و بود و خواهد بود
هست بی تهمت ^(۸) شماریکی	نیست اندریگانگیش شکی
کرد بعث محمد عربی	تا شود و خلق را رسول ونبی
هرچه ثابت شود بقول ثقات ^(۹)	که محمد علیه آلف ^(۱۰) صلوة
داد مارا خبر بموجب آن ^(۱۱)	واجب آمدهمان زمان ایمان
این بود محمل ^(۱۲) سخن بی قیل	شرح آن گوش کن علی التفصیل

- (۱) ستایش (۲) نعت بالفتح وصف کسی ق۱۲- (۳) نکته بالضم سخن که دردل موثر شود ۱۲۵- (۴) نخست بروزن درست بمعنی اول وابتدا ۱۲۶-
 (۵) که ازبالم شدن عقل او کامل شده باشد ۱۲-
 (۶) مورچه خرد سرخ (۷) یعنی جمله عالم را موجود کرد ۱۲۵-
 (۸) یعنی حق تعالی را معدود نتوانگفت چه عدد جادات او قدیم ۱۲-
 (۹) جمع ثقه یعنی مردم معتبر ۱۲- (۱۰) بروی هزار درود ۱۲۵-
 (۱۱) موافق ۱۲ (۱۲) خلاصه ۱۲

در بیان وجوب وجود حق سبحانه تعالی شانہ

پیش وی این سخن یقین باشد باشد از جسم و جان چه کهنه چه نو که بود فیض بخش همواره ^(۳) نقش بی دست خامه زن که شنید ^(۴) یافته هستی و بقا از وی ^(۵) ^(۶) ^(۷) هرچه بندی خیال ازان برتر او مبراً از احتیاج و نیاز ^(۹) یافت زو جمله کائنات وجود ^(۱۱) کنه ^(۱۳) او را جز او نداند کس لیس شیء کَمِثْلِه ^(۱۴) أبداً	هر کر عقل خرده بین ^(۱) باشد کاسمان وزمین و هر چه درو نیست آنرا ز صناعی چاره ^(۲) خانه بی صنع خانه ساز که دید هر چه آورد سوی هستی پی نی عرض ذات اوست نی جوهر همه محتاج اونشیب و فراز ^(۸) اول او بود کائنات ^(۱۰) نبود آخر او ماند و نماند ^(۱۲) کس از همه در صفات و ذات جدا
--	---

در بیان وحدت ذات پاک حق سبحانه تعالی شانہ

وحدتی برتر از شمار و عدد از عدد فارغ است و از معدود	واحد ^(۱۵) است و بذات خویش احد ^(۱۶) هر کر او حدتش شود مَشْهُود ^(۱۷)
--	--

(۱) باریک بین ۱۲ (۲) گریز ۱۲ (۳) همیشه ۱۲ (۴) نقاش ۱۲

(۵) وجود ۱۲

(۶) باقی معدن ۱۲ (۷) ای ازان صانع ۱۲ (۸) پستی و بلندی ۱۲ (۹) پاک ۱۲

(۱۰) مخلوق ۱۲ (۱۱) خلق ۱۲ (۱۲) خواهد ماند ۱۲ (۱۳) جوهر ذات ۱۲

(۱۴) نیست چیزی مثل او گاهی ۱۲ (۱۵) یعنی مرکب از اجزانیست ۱۲

(۱۶) ای یکتاست که کسی شریک وی در ذات صفات نیست ۱۲

(۱۷) ظاهر ۱۲

که کندگس تَوْهَمَ (۲) اِشْرَاك تنگنای محال شد جایش کی بماندی جهان بدین قانون (۴) تاروپود بَقَاگُسْتَه (۵) شدی بلکه بیرون نیامدی زَعَدَم که دوشه راجو جاشودیکشهر رَخْنَه (۸) درکارخاص وعام افتد	سَاَحَت (۱) عِزَّتْش بود زَان پَاك رَه بامکان نیافت همتایش (۳) گرخدابودی ازیکى افزون درفیض وجود بسته شدی همه عالم عَدَم شدی باهم داندآن کِش زعقل باشد بهر (۶) سِیْلِك (۷) جمعیت ازنظام افتد
--	---

بیان اجمالی اسماء و صفات حق سبحانه تعالی شانہ

بِنُعُوْتِ جَلَال (۱۰) معروف ست که بود برتر ازقیاس و شمار هست نسبت بآنجناب اُنْدَك	بصفات (۹) کمال موصوفست باشد اسماء اوچنان بسیار (۱۱) درخبرگرچه (۱۲) هست صدکم یک
--	--

(۱) میدان ۱۲ (۲) ای شریک باری را تو هم هم نتوان کرد ۱۲

(۳) همزاد و همجنس او وجود او ممکن نیست بلکه محال است ۱۲

(۴) طریق ۱۲ (۵) یعنی بقای عالم ممکن نبود ۱۲ (۶) بهرمخفف بهره یعنی

حصه و نصیب ۱۲ (۷) یعنی انتظام جهان برهم شود ۱۲ (۸) شگاف و خلل ۱۲

(۹) چونکه اسماء اکثر دال می باشد برصفتی از صفات لهذا قاعده کلیه است که

که موصوف بصفات بسیار مییاشد نامهای او هم بسیار می باشند ۱۲

(۱۰) یعنی صفات باری تعالی همه کامل اند ۱۲ (۱۱) بزرگی ۱۲

(۱۲) در صحیح بخاری و غیره مرویست که بدرستی که خدای تعالی راست نودونه

نام که هر که یاد دارد آنها را داخل شود بی هشت ۱۲

ورچه باشد هزارویک مشهور همه پاك از شروبری ^(۱) از شین ^(۲)	نیست اندر هزارویک مَحْصُور همه باذات ونه غیره عین
---	--

بیان صفت حیات حق سبحانه تعالی شانه

از صفاتش یکی حیات آمد نه حیاتش بروح و نفس و تن است او بخود زنده است و پائینده	که امام همه صفات آمد ^(۳) بلکه اوزنده هم به خویشتن هست زندگان دگر باو زنده
---	--

بیان صفت علم حق سبحانه تعالی شانه

هست بعد از حیات علم و شعور ^(۴) متعلق بجمله کلیات ذره نیست در مکن و مکان عدد ریگ در بیابانها همه نزدیک او بود ظاهر	علمی از سبق ^(۵) جهل و فکرت دور ^(۶) متجاوز از ان بحریات که نه علمش بود محیط بان عدد برگها به بیستانها همه در علم ^(۷) او بود حاضر
--	--

بیان صفت ارادت و مشیت حق سبحانه تعالی شانه

خواری لایزال بی کم و کاست نوبنودر جهان شود پیدا	خواری آن بود ارادت و خواست ^(۸) فعلهایی ^(۹) که از همه اشیا
--	--

(۱) بدی ۱۲ (۲) عیب ۱۲ (۳) پیشوا یعنی اول زندگی باید تا علم و ارادت و قدرت و غیره ثابت شوند ۱۲ (۴) در یافتن خبری ۱۲ (۵) یعنی علمش خیال نیست که اول چیز ندارند بعد از ان در ثابت کنن دیافکر نموده علمش حاصل کنند ۱۲ (۶) پیش بودن نادانی و فکر ۱۲ (۷) چه علم حق تعالی همه حضورست چنانکه در علم منطق ثابت شده ۱۲ (۸) خواهش ۱۲ (۹) کارها ۱۲

(۳) وَرَطِيعِي بُوَد چومیل حَجَر مُتَبِعَتِي بِر کمال حکمت اوست نِگسَلَد بِي مَشِيَّتَش تَارِي کِه سِرْمُوئِي اَز جِهَان کَاهَنْد نَتَوَان کَاسْتَن سَرِيک مَوِي کِه بَرَان ذَرَّةٔ بِيْفَزَايَنْد نَتَوَانَنْد ذَرَّةٔ اَفزُوَد	(۲) (۱) گِرَارَادِي بُوَد چَو فِعْل بَشَر مُتَبِعَت جَمَلَه اَز مَشِيَّت اوست نِخَلْد بِي اِرَادَتَش خَارِي فِي الْمَثَلِ (۷) گِر جِهَانِيَان خَوَاهَنْد گِر بِنَاشَد چَنَان اِرَادَت اَو وَرَهْمَه دَر مَقَام اَن آيَنْد نَلَهْد بِي اِرَادَتِ اَوْسُوَد
---	---

بیان صفت قدرت حق سبحانه تعالی شانہ

(۱۲) مَر مِرَادَات رَاهْمَه شَامِل کَار گِرْبِي تَوَسُّطِ اَلْت رَخْت بَا (۱۴) (۱۵) خَطَّهٔ (۱۶) وِجُوْد کَشِيْد	- بَعْد اَزَان قَدْرَتِي بُوَد کَامِل دَر هَمَه کَارُو دَر هَمَه حَالَت اَثْرَان بَهْر عَدَم کِه رَسِيْد
---	---

بیان سمع و بصر حق سبحانه تعالی شانہ

نِسِيَّت جِز عِلْم مَعْنِي دِيْگَر نِیْسَت مَوْقُوف دِيْدَه دِيْدِن اَو بِيْنَد اَرْرُوشَن سَت وِدر تَارِيک بِيْنَد وِداَنْد وَنَه بِيْش وَنَه کَم	هَرِيک اَز وِصْف سَمْع وِوِصْف بَصْر نِیْسَت اَز گُوش سَر شِنِيْدِن اَو بِشْنُوْد خَوَاه دُور يَا نَزْدِيک حَال هَر مَمْکِن بَکْتَم عَدَم (۱۷)
---	---

(۱) اختیار ۱۲ (۲) آدمی ۱۲ (۳) سنگ ۱۲ (۴) پیدا شونده (۵) ارادت ۱۲ (۶) موقوف

(۷) بالفرض ۱۲ (۸) اهل جهان ۱۲ (۹) پای وحدت ۱۲ (۱۰) کم کردن ۱۲

(۱۱) ذرر مورچه خرد که صدا از آن بوزن يك باشند ذری تاجم آن ۱۲

(۱۲) یعنی همه مرادات را شامل باشد ۱۲ (۱۳) کارکننده بی واسطه اسباب ۱۲

(۱۴) اسباب ۱۲ (۱۵) ای بسوی ۱۲ (۱۶) ولایت (۱۷) پوشیدگی ۱۲

وز سوال^(۱) طلب^(۲) هرانچه رود برزبانش یکان^(۳) یکان شنود

بیان کلام حق سبحانه تعالی شانہ

آخرین وصف کان کلام بود بر کلامش سکوت سابق نی ^(۵) حق تعالی چوبی عبارت و حرف عدم آمد زدوق آنسخان	نه به حلق ^(۴) و زبان و کام بود تهمت خامشیش لاحق نی باعدم گفت نکه هالی شگرف ^(۶) بفضاء وجود رقص ^(۷) کنان
--	--

بیان صفت خلق و تکوین و فرق میان ارادت و رضائے حق تعالی شانہ

حادثات جهان چه شر و چه خیر فعل ماخواه زشت و خواه نکو یک و بد گرچه مقتضای ^(۹) قضاست هرچه خواهد کند زمنع و عطا عدل ^(۱۱) و فضل است سوی او منسوب	هم تقدیر ^(۸) او بود لاغیر یک یک هست آفریده او این خلاف رضا آن برضاست نیست کس را مجال ^(۱۰) چون و چرا ظلم باشد ز فعل او مسلوب ^(۱۲)
--	---

بیان ایمان بفرشتگان عظیم السلام

زانچه از عِلم آمده بعیان بندگانند جمله فرمان بر	صف اول صف ملائکه دان ناکشیده بکفر و عصیان ^(۱۳) سر
--	---

(۱) خواستن ۱۲ (۲) دعا ۱۲ (۳) یک یک ۱۲ (۴) یعنی کلام حق تعالی رازبان و حنجره - نیست ۱۲ (۵) یعنی نه اول خاموش بود بعد ازان کلام کرد بلکه ازا زل نآید متکلم است ۱۲ (۶) نادر ۱۲ (۷) وُجد ۱۲ (۸) اندازه نمودن ۱۲ (۹) یعنی بحکم الهی هر دو پیدامی شوند ۱۲ (۱۰) طاقت ۱۲ (۱۱) عدل آنکه خزامی عمل دهد و فضل آنکه اجر نیک بی استحقاق عمل بدهد ۱۲ (۱۲) نفی کرده شده یعنی این ممکن نیست که بی گناه را محذاب کند ۱۲ (۱۳) نافرمانی ۱۲

(۱) وزرنا شوهری همیشه بری مستقر در مقام لایِعْصُونَ (۳) (۴) در جمال و کمال او هائم (۶) عالمی هست و آدمی موجود با خود و غیر خود نه پردازند مُتَصَرِّفٌ دران صَبَاحٌ (۹) و رَوَاحٌ در هیآکل (۱۱) تَصَرِّفٌ و تدبیر جُنُبِش (۱۲) جسم و جان از ایشانست (۱۳) زابر بر شهر و دشت و کُھساران کِشُ بآنجا بُرد که می باید در چمنهای و بیشهای (۱۵) فراخ باشد اندر وجود آن مَدْخَل که با سماء خویش مذکور اند نَفَخ در صُور از اسرافیلست قابض روحهاست عزرائیل	متصف نی بمادگی و نری همه از وَصَمَت عناد مَصُون (۲) (۵) بعضی اندر شهودِ حق دائم بیخبرزانکه در نِشِیْمَن بود (۷) دیده بر غیرِ حق نیندازند قسم دیگر مُدَبِّرِ اشباح (۸) کرده هریک بموجب تقدیر (۱۰) گردش آسمان از ایشانست نه فتد قطره نَم باران که نه با آن فرشته آید نزهت (۱۴) برگ تازه از شاخ که نه جمع فرشته را بمثل از ملائک چهار مشهور اند وحی (۱۶) و تنزیل (۱۷) کار جبریلست کافل رزمهاست میکائیل
--	--

(۱) و زرنا شوهری الف بمعنی و او عطف یعنی زن و شوهری ۱۲ (۲) نافرمان ۱۲ عیب

و ننگ عار ۱۲ (۳) قرار گیرنده ۱۲ (۴) نافرمانی نمی کنند امر پروردگار را ۱۲

(۵) حضور ۱۲ (۶) حیران ۱۲ (۷) نشیمن بکسراول آرام گاه و مقام ب ۱۲ (۸) اجسام

(۹) صبح و شام ۱۲ (۱۰) اندازه خلد ۱۲ (۱۱) هیکل کالبد و پیکر ۱۲ ص (۱۲) حرکت ۱۲

(۱۳) سار بمعنی جا و مکان مطلقا و محل بسیاری و ابنوه چیرها خصوصاً چون

نمکسار و کوهسار ۱۲ (۱۴) نروید ۱۲ (۱۵) صحراء ۱۲

(۱۶) وحی و پیغام خلد از سانیدن ۱۲ (۱۷) تنزیل فرود آوردن کتابها ۱۲

چار دیگر موکل ^(۱) بشراند دو بروز اند باوی ودویشام کاتب الخیر ^(۲) آن یکی زیمین میتوانند پیش چشم بشر ^(۳) خاصه در چشم هادیان سبل ^(۴)	که نویسند گان خیر و شراند بریمین و یسار کرده مقام شروعصیان رقم ^(۳) زنددومین که نمایند خویش رابصو ^(۵) ازالو العزم انبیا ورسل
---	---

بیان ایمان بانبیاء و سلیم الصلوٰة والسلام

انبیاء برگزیدگان حق اند برسوائی خود از بنی آدم نفس و شیطان بقصد جرم و گناه در بقرض محال یانادر پیش آریاب شرع و دین آنهم آدم آندم که خورد گندم را دانه را که خوددزان شجره ^(۸)	برده از کلّ ماخلاق سبق ^(۶) اند فضل دارند بر ملائک هم توانند زد بر ایشان راه از یکی زلتی شود ^(۷) صادر مشمتمل بر مصالح ست و حکم تخم می کاشت نسل مردّم را شد وجود من تو اش نمره
---	--

بیان افضلیت نبی ماحمد صلی الله علیه و سلم

هست بر مقتضای ^(۹) فضل ازل وز همه افضل احمد عربی ست آن فضائل که انبیاء رابود	بعضی از بعضی افضل ^(۱۰) و اکمل که زحق سوی مارسول نبی ست و آن شمائل ^(۱۱) که اصفیا رابود ^(۱۲)
--	---

- (۱) تعینات ۱۲ (۲) نیکی ۱۲ (۳) گناه ۱۲ (۴) راه بران راه دین ۱۲ (۵) صاحبان اراده
بزرگ ۱۲ (۶) سبقت ۱۲ از جمیع مخلوقات ۱۲ (۷) لغزش ۱۲ (۸) یعنی در تحت گندم ۱۲
(۹) بموجب خواهش ۱۲ (۱۰) فاضلتر ۱۲ کاملتر ۱۲
(۱۱) خصائل ۱۲ (۱۲) اصفیا برگزیده کان ۱۲

همه باشد زفضل احمد کم ^(۱)	گرشود جمله مجتمع باهم
جانب امتی ^(۳) فرستادند	هرنبی راکه حُجَّتِی ^(۲) دادند
غیراحمد کسی بکافه ^(۴) ناس	نیست مبعوث پیش شرع شناس

بیان خاتم المرسلین بودن صلی الله علیه و آله وسلم

دیگران همچو جزوا و چو کل ست	خاتم ^(۵) الأنبياء و الرسل ست
بعد ازوهیچکس پیمبر نیست	ازیبی ^(۶) اورسول دیگر نیست
کند از آسمان مسیح نزول	چون درآخر زمان بقول رسول ^(۷)
تابع اصل ^(۸) و فرع ^(۹) او باشد	پیرو دین و شرع او باشد
همه کس رابدین او خواند	دین همین شرع و دین اوداند

بیان ناسخ بودن شریعت آنحضرت^ص جمیع شریعتها را

هرشریعت که غیراوست هباست ^(۱۴)	شرع او ناسخ ^(۱۰) شریعتها ست
متفق ^(۱۲) باشریعت دیگر	گرفتند حکم شرع آن سرور
جزاز آن رو که شرع اوست روا	نیست آنرا متابعت ^(۱۳) اصلا

بیان معراج آنحضرت^ص صلی الله علیه و سلم

بتن ^(۱۵) او را بمسجد ^(۱۶) اقصی	برده بیدار حق شب ازبطحا ^(۱۴)
--	---

(۱) بزرگی ۱۲ (۲) حجت دلیل نبوت و معجزه ۱۲ (۳) امت گروه از هر جنس حیوان
 أمم جمع ۱۲ (۴) تمام (۵) مهر ختم کننده ۱۲ (۶) پس ۱۲ (۷) بموجب فرموده
 پیامبر ۱۲ (۸) اعتقادات ۱۲ (۹) عملیات ۱۲ (۱۰) ناسخ زائل کننده حکم ۱۲
 (۱۱) ناچیز ۱۲ (۱۲) موافق ۱۲ (۱۳) یعنی متابعت بهمین نیست که امثال حکم
 شریعت ۱۲ (۱۴) بطحا یعنی سنگ لاخ یعنی زمین مکه مکه معظمه ۱۲
 (۱۵) صحیح همین است که معراج روح و تن هر دو شد ۱۲ (۱۶) بیت المقدس ۱۲

<p>مُتَوَجِّهٌ (۲) بقطع سبع (۳) طباق باهمه انبیاملاقى گشت هر که بود اندران دوجای مقیم مانده درسدره (۶) جبرئیل ازوی بمقامی (۷) زییستر اشرف محرمی (۹) جز خدا نبود آنجا و آنچه بوداز شنیدنی بشیند خوابگاهش هنوزناشده سرد</p>	<p>کرداز انجامقر به پشت براق (۱) برسموآت يك بيك بگذشت تید هنگام عرض (۴) مخلد (۵) وجحیم چون شد أطباق آسمانهاطی رفت از انجاییاری رفررف بلکه جائی که جانبود (۹) آنجا دیدینها بدید آنچه بدید روی آزانجابهجای خویش آورد</p>
---	--

بیان معجزات انبیاء کرامات اولیا علیهم والتحیة والشنا

<p>هست برفضل شان دلیل جلی (۱۱) هست بادعوای نبوت ضم (۱۲) ورنه آمد کرامت آنرا نام معجزآن نبی متبوع است مثل آنها رسول مارا بود</p>	<p>حرق (۱۰) عادات از نبی وولی اگر اظهار آن میان امم باشد آن معجزه بعرف آنام ازولی خارقى (۱۳) که مسموع ست معجزاتی که انبیارا بود</p>
---	---

(۱) براق بروزن غراب دابه ایست که رسول الله صلی الله علیه وسلم بران درشب معراج سوار شده بود او پست تراز اشتر و بلند تراز خر می باشد ۱۲

(۲) برای سیر ۱۲ (۳) هفت آسمان ۱۲ (۴) پیش آوردن ۱۲ (۵) بهشت ۱۲ (۶) سدره المنتهی ۱۲ (۷) یعنی بچنین مقام که از مقامات سابقه بسیار نبود که بزرگ ۱۲

(۸) بمعنی لامکان ۱۲ (۹) واقف کار ۱۲ (۱۰) خلاف عادت ۱۲ (۱۱) روشن ۱۲

(۱۲) یعنی اظهار آن خارق برای اثبات نبوت خویش کرده باشد ۱۲

(۱۳) خلاف عادت ۱۲

ای بسا ^(۱) معجزه که او را هست ^(۲) که نداده است انبیا را دست

بیان ایمان بختا بهای حق جل و علی

گشته نازل ^(۳) بر انبیاء کبار لیکن آنرا بدان دران محصور باش مومن بان علی الاجمال بر کلیم ^(۵) و صُحُف بر ابراهیم بر مسیح ^(۶) و زبور بر داود که محمد مُبَلِّغ آن است ناید از خلق مثل آن هرگز سحر و رزند ^(۷) در آدای کلام یکسر از مثل سوره اقصر ^(۹)	هست حق را کتابها بسیار صلو ^(۴) چارست درخبر مذکور هر کتابی که کرده حق انزال همچو توریت آن کتاب کریم دیگر انجیل کامدست فرود جامع این چهار قرآنست معنی و لفظ او بود مُعْجِز فصحای عرب اگر تمام عاجز آیند و قاصِر و مُضْطَرَب ^(۸)
--	---

بیان قدیم بودن کلام نفسی جناب باری تعالی

از صفات کلام بنده جداست لا یزالیش ^(۱۰) دان ولم یزلی ^(۱۱)	چون کتاب خدا کلام خداست مکن از حق گران چو معتزلی
---	---

- (۱) الف برای کثرت است ای بسیار بسیار ۱۲ (۲) او شانرا حاصل شده ۱۲
(۳) فرود آئیده ۱۲ (۴) ده بر آدم علیه السلام و پنجاه بر شیث^۳ و سی بر ادیس و ده
بر ابراهیم^۴ توریت بر موسی^۵ و زبور داود^۶ انجیل بر عیسی^۷ فرقان بر محمد صلوات الله علیه
و علیهم اجمعین ۱۲ (۵) ای حضرت موسی^۵ ۱۲ (۶) حضرت عیسی^۷ ۱۲
(۷) اختیار کنند ۱۲ (۸) ناچار ۱۲ (۹) خردتر ۱۲
(۱۰) همیشه خواهد ماند ۱۲ (۱۱) همیشه بود ۱۲

حرف ^(۱) و صوتی که نبونوحادث باشد آن عقل خرده شناس ^(۳) گرشود دمبدم لباس بدل	میشود نیست چون دوان لابت ^(۲) مرکلام قدیم زاچو لباس شخص صاحب لباس راچه خلل
--	--

بیان افضلیت امت و شرف آل و اصحاب آنحضرت صلی الله علیه و سلم

امت احمد از میان اُمم اولیائی کز امت اویند رهبران ره هدی ^(۸) باشند خاصه ^(۹) آل پیمبر و اصحاب و زمین همه نبود حقیق ^(۱۰) و زیبی آن نبود از آن آحرار ^(۱۱) بعد فاروق جزیدی النورین بُو د بعد از همه بعلم و وفا جز بآل کرام و صحب ^(۱۳) عظام نام شان جز با احترام ^(۱۵) میر همه را اعتقاد نیکو کن	باشد از جمله افضل ^(۴) و اکرم ^(۵) پیرو شرع و سنت اویند بهتر از غیر انبیا باشند کز همه بهتر اند در هر باب بخلافت کسی به از صدیق کس چو فاروق لائق انکار کارمیت ^(۱۲) نیافت زینت و تن آسَد الله خاتم الخلفا سَلِك دین نبی نیافت نظام ^(۱۴) جز بتعظیم سوی شان مَنِگر دل زانکار شان یکسو کن
--	---

(۱) یعنی حرف و صوت خوانندگان که مسبوق بعدم و حادث اند چون آن هردو و متغیرویی بپاهستند لهذا آن هردو پیش عقل باریک بین کلام قدیم را که عبارت از کلام نفس پروردگار ست لباس هستند پس تغیر و تبدیل آنها در قدم کلام خدانخواهد که

۱۲ سعدالدین - (۲) درنگ کنند ۱۲ (۳) باریک بین ۱۲ (۴) فاضلتر ۱۲ (۵) بزرگتر ۱۲

(۶) شریعت ۱۲ (۷) سنت بالضم روش - (۸) هدایت ۱۲ (۹) علی الخصوص ۱۲ (۱۰) سزاواری ۱۲ (۱۱) آزاد مردان ۱۲ (۱۲) ملت بالکسر کیش و شریعت ۱۲ (۱۳) صحب

جمع اصحاب بمعنی یار - (۱۴) بندبست ۱۲ (۱۵) احترام حرمت و عزت ۱۲

<p>بتعصب^(۱) مزین در انجامدم دین خود را یگان^(۲) زدست مده بندگی کن ترا بحکم چه کار در خلافت صحابی^(۳) دیگر جنگ با او خطاء منکر بود لیکن از طعن و لعن لب بر بند نیست لعن من و تواس در خورد^(۴) لعن ماجز بمانگردد^(۵) باز</p>	<p>هر خصومت که بودشان با هم بر کس انگشت اعتراض منه حکم آن قصه با خدای گذار و آن خلافتی که داشت با حیدر حق در آنجا بدست حیدر بود آن خلاف از مخالفان میند گر کسی را خدای لعنت کرد و ربا حسان^(۶) و فضل شدم ممتاز</p>
--	---

بین آنکه تکفیر اهل قبله یعنی نماز خوانان جائز نیست و بناء کار بر خاتمه است

<p>که باورده^(۷) نبی گوید^(۸) بینی از وی ز روی علم و عمل مشمارش ز اهل نار و سعیر که رود راه دین صباح^(۹) و رواح با و امر نهد بکلی^(۱۰) روی سوی عقبی روانه قافله ها</p>	<p>هر که شد ز اهل قبله بر تو دید^(۱۱) گر چه صد بدعت^(۱۲) خطا و خلل مکن او را سز نش^(۱۳) تکفیر^(۱۴) و ربه بینی کسی ز اهل صلاح از مناهی شود بکل یکسوی^(۱۵) کند از فرضها و نافلها</p>
---	---

(۱) جانب داری باطل ۱۲ (۲) مفت ۱۲ (۳) یعنی حضرت معاویه رضی الله تعالی

عنه ۱۲ (۴) در خور و بضم و او معدوله سزاوار ۱۲

(۵) اگر با حسان و فضل خدا از دیگران امتیاز حاصل کرد ۱۲ (۶) رجوع نکنند ۱۲

(۷) یعنی بسوی قبله نماز میگذارد ۱۲ (۸) رغبت کرد ۱۲ (۹) امر نو در دین ۱۲

(۱۰) ملامت ۱۲ (۱۱) نسبت کفر ۱۲ (۱۲) صبح و شام ۱۲ (۱۳) یعنی از منهیات

اجتناب نمایند ۱۲ (۱۴) جمیع مامورات حق تعالی را بجا آورد ۱۲

ایمن از روز آخرش مگذار شدمبشّر بجنّت ^(۱) الماوی اندران ده مدارشان محصور هم بشارت ^(۳) رسیدشان به بهشت	بیقین ز اهل جنّت شمار مگرانکس که از رسول خدا گرچه ده کس بودیان مشهور زانکه جمعی ذال پاک سرشت ^(۲)
---	--

بیان سوال منکر و نکیر عذاب قبر

دو فرشته بصورت هائل ^(۴) امتحان ^(۵) را ازو کنندسؤال زانهمه دین که بوددین توچیست برهد از غم عذاب و عقاب روزی از بهشت بگشایند که کجاء دارد از بهشت مقام اتشین گرز آیدش بر سر بشنود غیر آدمی و پیری همه از خواب و خور نفور ^(۱۰) شوند که دوپهلوی اوزهم ^(۱۱) گذرد تادرآن بنگرد بشام و سحر آوح ^(۱۳) از حالت چنین آوح ^(۱۴)	هرکرا زیر خاک شد منزل پیشش آیند زایزد متعال که خدای توونبی توکیست گر بگوید جواب شان بصواب ^(۶) فسحت ^(۷) قبر او بیفزایند گردداور اعیان ^(۸) چه صبح و چه شام ورنگوید جواب شان در خور ^(۹) نالہ او بوقت گرز خوری آدمی و پیری اگر شنوند تنگی گورش آنچنان فشرد بگشایند روزنی زسقر ^(۱۲) جای خود رابه بیندازد وزخ
---	---

- (۱) نام بهشت ۱۲ (۲) همچون حضرت حمزه و جعفر طیار و فاطمه زهرا و حسین و غیره رضی الله تعالی عنهم ۱۲ (۳) خوشخبری ۱۲ (۴) هولناک ۱۲ (۵) برای آزمایش ۱۲ (۶) درست ۱۲ (۷) وسعت ۱۲ (۸) ظاهر ۱۲ (۹) و او معدوله بمعنی سزاوار ۱۲ (۱۰) نفرت کننده ۱۲ (۱۱) از یکدیگر ۱۲ (۱۲) دوزخ ۱۲ (۱۳) کلمه حسرت ۱۲ (۱۴) آوح بفتح ثالث و سکون حاء نقطه دار آه و وای افسوس و تأسف ۱۲ ب

بیان دمیدن اسرافیل صور برای امانت و احیای خلق

وزقیامت نشانهها ظاهر	چون شود نوبت جهان آخر
کالله الله برآیدش بزبان	نشود یافت هیچکس بجهان
حق تعالی که دردمد در صور	مسررافیل را دهد دستور ^(۱)
همه میرند چون چراغ ازدم	زان دمیدن خلایق عالم
نبود از جنس آدمی دیار ^(۴)	عمرها زیر گنبد دوار ^(۲)
که کند نفخ صور صاحب ^(۵) صور	بار دیگر زحق شود مامور
بیکی دم زدن هزاران جان	دردمد در قوالب ^(۶) و آبدان
همچو آتش بدم شود زنده	گرچه آبدان بود پراکنده

بیان نامهای اعمال

چون شود حشر کرده در محشر	از پی نفخ صور نوع ^(۷) بشر
نامهای عمل کنند روان	سوئی شان بعد انتظار گران
نامه از سوی دست راست بکف	سعدا ^(۸) را دهند بهر شرف
از سوی چپ دهند پاپس پشت	اشقیار اصحیفه ها در مشت

(۱) اجازت ۱۲ (۲) بدال مهمله ۱۲

(۳) گردش کننده و دوار کنایه از آسمان ۱۲

(۴) باشنده ۱۲

(۵) یعنی اسرافیل^{۱۲}

(۶) جمع قالب بمعنی کالبد ۱۲

(۷) نوع بشر فاعل شود است ۱۲ (۸) نیکبختان ۱۲

بیان سنجیدگی اعمال در میزان

تابسنجند طاعت ^(۲) و عصیان	وضع میزان کنند از بی آن ^(۱)
شادزی ^(۴) گو که شدز اهل نجات	آن کیش افزود کفّه حسَنات ^(۳)
خون گیری ^(۵) گو که ماندرخسran	وان کیش افزود پلّه عصیان

بیان پل صراط و عبور از آن

بر جهنّم پُلی عَجَب بنهند	چون زمیزان و وزن آن برهند
عابران ^(۶) را بود در آتش غرق ^(۷)	پُلی انسان که از قدم تافرق
عرض آن موی بلکه از موکم	تیز چون تیغ بلکه افزون هم
بر سر پُل کنند شان حاضر	هر که باشد زمؤمن و کافر
قعر دوزخ بود مراورا جای	هر که کافر بود چو بنهد پای
لیک بر قدر قُوتِ توحید	مومنان رارسد زحق تائید
خود نبودست غیر راست روی	هر کرا بر طریقت ^(۸) نبوی
بگذرد هم چو برق خاطف ^(۹) تیز	دوزخ از نور ساو کند پرهیز
یاچه چیزی دگر فروتر زان	یا چو مرغ پَران و باد و زان
نبود ^(۱۰) زان گذشتن آسانش	وانکه ضُعیفی بود در ایمانش

(۱) پس آن ۱۲ (۲) وزن کنند ۱۲ (۳) کفّه میزان بالفتح و الکسر یله ترازو ۱۲

(۴) یعنی اورا شادزی باید گفت ۱۲ (۵) یعنی باید که خون گریسته باشد که همیشه

در زیان مانند ۱۲ (۶) عبور گذشتن از آب ۱۲ (۷) یعنی اینجا پل باشد که هر که از آن

عبور کند از سر تا پاد آتش باشد ۱۲ در اصل بفتح تین است در اینجا بضرورت شعری

ساکن الاوسط کرده شده ۱۲ (۸) متعلق راست روی ۱۲

(۹) خطف یعنی ربودن ۱۲ (۱۰) از آن پل ۱۲

بلکه در رنج آن گزرگه تنگ لیک یابد خلاصی آخر کار	باشد اورا بقدر ضُف (۱) درنگ گرچه بیندمشقتی بسیار
--	---

بیان موافقت بچگانه قیامت

پنج آمد موقف (۲) عرصات کرده آماده (۳) خالق داور هر که گوید جواب خود بصواب ورنه در هر یکی ز سختی حال	که مطیعان بایستند و عَصَات بهر هر موقفی سؤال دگر طی هر موقفی کند بشتاب رنج بیند هزار سال (۴) و ملال
--	--

بیان خلود کفار در آتش و بر آمدن عصاة مومنان بشفاعت با محض رحمت

هر که افتد بدوزخ از کُفَّار وربود مومنی فتاده ز راه یا خود اورا شفاعت شُفعا (۵) وردی از شفیع نکشاید	جاودان جائی او بود در نار سوزد آنجا بقدر جرم و گناه برهاند از آن جزا و سزا أرحمُ الرَّاحِمِینَ (۶) ببخشاید
--	---

بیان حوض کوثر

چون زدوزخ کنند خلق گذر دود دوزخ ز خود فرو شویند	شست و شوی کنند در کوثر (۷) سوی جنت سرای خود پویند (۸)
--	--

(۱) ضعف ایمان ۱۲

(۲) جائی استادن میدانهای قیامت ۱۲ (۳) تیار ۱۲

(۴) ای سالهای دراز - (۵) شفاعت کننده گان ۱۲ (۶) حق تعالی ۱۲

(۷) نام نهریست که از آب جمیع نهریائی بهشت جاری است ۱۲

(۸) یعنی سرای جنت ۱۲

بیان درجات بهشت و دیدار حق سبحانه تعالی شانه

درجات بهشت باشد هشت	که بقول ثقات ^(۱) ثابت گشت
هر کسی را بقدر علم و عمل	دهد آنجا خدا مقام و محل
جاودان در مقام خود باشد	هرگز دل ز غصه ^(۲) نخرشد
نعمت او بود برون ^۱ ز شمار	برتر از جمله نعمت دیدار
که به بیند خدای را بصر ^(۳)	چون ^(۴) شب چارده مه انور ^(۵)

هست دیدار حق اجل^(۶) نعم

وبه^(۷) انتهی الکلام و تم

(۱) ثقات مردم معتبر ۱۲ (۲) غصه بالضم اندوه کلو گیر ۱۲ (۳) بچشم سر ۱۲

(۴) ای چنانکه در شب چاردهم مه روشن رامی بینند ۱۲ (۵) روشن ۱۲

(۶) بزرگترین نعمتها ۱۲ (۷) دیدار خدا بنهایت رسید کلام و تمام شد ۱۲

الحمد لله والمنة که از تصنیفات مولانا نورالدین عبدالرحمن الجامی

قدس سره السامی نسخه اعتقادنامه باهتمام حاجی ولی محمد در لکهنو بمطبع

محمدی بتاریخ دوم شهر ذیقعد ۱۲۵۹ هجری از قالب طبع برآمد.

اظهار زوی امین خوش خواند این ترانه

مطبوع طبع پاکان شد. اعتقادنامه